

دکتر مہری باقری ( سرکارا تی )

## کُنْج یا کُنْج توضیح بیٹی از شاہنامہ

حکیم فردوسی داستان مشہور "رستم و سہراب" را با این ابیات آغاز می‌کند :

اگر تندبادی بر آید ز کُنْج      به خاک افکندنا رسیده تـرنج  
ستمکاره خوانیمش اردا دگر      هنرمند دانیمش اربی هنر  
ظاہرا " معنی و مفہوم بیت نخستین صریح و دور از ہرگونہ تعقید و ابہام است و همچنانکہ مرحوم مجتبی مینوی ضمن توضیحات خویش در صفحہ ۹۱ از داستان "رستم و سہراب" چاپ بنیاد شاہنامہ ذکر کردہ اند ، معنی آن چنین است :

" ہر گاہ باد تند و نا موافقی از گوشہ ای بوزد کہ موجب زیانسی بشود ... "

ولی در سالہای اخیر یکی از واژہ ہای مستعمل در بیت نخست یعنی "کُنْج" محل بحث و فحص فراوان محققان بودہ در مورد صورت صحیح تلفظ و معنای دقیق آن میان ادیبان اختلاف نظر افتادہ است استاد ماہیارنوابی ضمن مقالہ ای تحت عنوان : واژہ ای از شاہنامہ " کُنْج" کہ در پڑوہشنامہ "موسسہ آسیایی شماره های ۲۰۱، ۳ سال ۱۳۵۵ منتشر شدہ است ، نظر دادہ اند کہ صورت صحیح تلفظ این

واژه "کنج" با فتح کاف است و این صورت معرب واژه "کنگ" به معنی (سغد، توران) می‌باشد. همچنین متذکر شده اند که درین بیست "کنج" اسمی معرفه است و باید نام خاص جایی باشد که باد ویراز آن ناحیه به سوی ایران و جای وقوع این داستان می‌وزد. ایشان مطلع مستزاد مشهور منوچهری را شاهدی برای وزیدن بادهای خنک از جانب خوارزم و نواحی شمال شرقی ایران دانسته اند و می‌نویسند همانطور که به خاک افکنده شدن ترنج نارسیده اشاره‌ای به گذشته شدن سهراب می‌باشد، برآمدن تندباد از "کنج (کنگ) هم می‌تواند اشاره‌ای به آمدن سپاه افراسیاب باشد که از کنگ (سغد، توران) به سوی ایران می‌آید.

بدین ترتیب به زعم استاد نوایی "کنج" گونه دیگری از "کنگ" است که در آغاز نام جایی در کشور سفید بوده و سپس این نام به همه کشور سفید داده شده است. در جای دیگری نیز ذکر می‌کنند که در کتابهای جغرافیا و مسالک و ممالک که پس از اسلام نوشته شده است به نام "کنج" در ترکیب با ده، رستاق، رود، کنت - آباد و جزآن بر می‌خوریم و نامهایی از قبیل: کنج رود، کنج رستاق، کنجده، کنجکت، کنج باد... را از ماخذ معتبر جغرافیایی شاهد آورده اند.

نکته دیگری که استاد نوایی بدان اشاره کرده اند و بر اساس آن قرائت "کنج" را بر "کنگ" ترجیح داده اند اینست که اگر کلمه را "کنج" بخوانیم در آن صورت لازم می‌آید که آنرا "گوشه‌ای" یا "کنجی" معنی کنیم و به سخن دیگر اسمی نکره به جای نامی معرفه به کار رفته است که به قول ایشان چنین کار بردی سزاوار سخن فردوسی نیست. ایشان در پایان مقاله یاد شده همچنین خاطر نشان ساخته اند که اسدی در "لغت فرس" معنی "گوشه" را برای "کنج" مناسب ندانسته از اینرو آن را به عنوان واژه‌ای شاذ و نادر گرفته در واژه‌نامه خویش معنی "پیغوله" را برای آن آورده است که با "گوشه" متفاوت

است .

استاد مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری نیز پیش از استاد نوایی در خلاصه داستان رستم و سهراب ( از سلسله شاهکارهای ادب فارسی ، شماره ۲ ، ص ۵ ) این واژه را " گنج " ( معرب کنگ ) دانسته در پیاوردی توضیح داده اند که " گنج " یا گنگ رودی و ناحیه‌ای در هندوستان است .

آقای دکتر دبیرسیاقی نیز در مقاله‌ای<sup>(۱)</sup> به نام " کنج " انتخاب صورت‌های مختلف تلفظی برای این واژه را ناشی از نادری خواندن بیت دانسته اند و برین اعتقادند که نباید " زکنج " را وابسته فعل " برآید " بدانیم بلکه " زکنج " وابسته مصرع دوم و مرکب و به فعل " افکند " است و صورت صحیح تلفظ آن " کنج " با اول مفتوح است . معنی این واژه در فرهنگها " ملازه " فرعی است از اصل تن آدمی و در مقام مشابهت با " شاخه " که فرعی است از اصل و تنه درخت معنی مناسبی برای این بیت دارد . همچنین " کنج " میتواند صورت معرب " کنگ " باشد . " کنگ " در فرهنگها به معنی " بال " است که در انسان از سرانگشت با شد تا کتف و در جانوران پرنده " جناح " است و در درختان " شاخه " و در ادب فارسی " کنگ نبات " به معنی " شاخ نبات " به کار رفته است . چنانکه بسحق اطعمه در بیت زیرین " کنگ " را بدین معنی به کار برده است :

برکنگ نبات آنکه در این شیشه گره بست

در نقش هم و صورت قرچک که و مه بست

لذا به نظر ایشان " کنج " صورتی است از " کنگ " به معنی

شاخه درخت و با در نظر داشتن توضیحات فوق میتوان بیت مورد نظر را به این صورت بازنویسی کرد :

۱- مجله یغما ، شماره مسلسل ۳۵۴ سال سیام ، شماره ۱۲ اسفند

"اگر تندبادی برآید، نارسیده ترنجی را از کنج (شاخه) به خاک افکند."

برخی دیگر از محققین با توجه به اعتقاد قدما نسبت به وجود خزاین و مخازنی برای بادویاران و نظایران و وجود موکولان و نگهبانانی برای حفاظت از آن خزاین، این واژه را "گنج" (=کنز) خوانده اند و شعاری از قبیل بیت زیرین از سعدی را شاهدی برای تأیید نظر خویش ذکر کرده اند. (۱)

فرشته‌ای که وکیل است بر خزاین باد

چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی (۲)

اسدی طوسی (متوفی به سال ۴۶۵) واژه مزبور در بیت مذکور را "گنج" خوانده است و در فرهنگ لغت فرس که بیشتر به ضبط واژه‌های مستعمل در نواحی ما و راءالنهر و خراسان پرداخته است، این واژه را "بیغوله" معنی کرده است و همین بیت شاهنامه را نیز به عنوان شاهدی برای آن معنی آورده است.

اکنون باید دید از میان نظریات فوق کدام یک صحیح تر و منطقی تر به نظر می‌رسد.

در مورد نظرات استاد نوابسی مهمترین نکته قابل ذکر اینست که نام خاص "کنگ" که احتمالا با زمانه صورت استایستی (۳)

۱- رک. مقاله یادشده استاد دبیرسیاقی.

۲- احتمالا در کاربرد تعبیر "خزاین باد" سراینده به آیه شریفه زیر توجه داشته است:

وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم. وارسلنا الريح لواقح فانزلنا من السماء ماء فاسقينا كموه وما انتم له بغا زين. سوره حجر، آیه ۲۱-۲۲.

۳- احتمال دارد صورت استایستی "kanha" نظیر واژه سغدی "kanθ" و خوارزمی "kāθ" و فارسی "kat و kant" از ریشه kan -

"kañ(h)a" موباشد و بر مبنای ماخذ موجود مذهبی و اساطیری باستانی تعیین محل دقیق جغرافیایی آن مشکل است، در سراسر شاهنامه سه بیش از چهل بار به عنوان نام ناحیه و شهری خاص و چندین بار در ترکیب به صورت های: "کنگدژ"، "بهشت کنگ" و "کنگ دژ هوخت" به کار رفته است (چون کنگ دژ هوخت محل اقامت ضحاک بوده فردوسی آنرا با اورشلیم یکی دانسته است) در تمامی این اسامی مرکب "کنگ" معنی "قلعه و دژ" دارد. همچنین در چندین مورد "کنگ" صفتی است که برای تعریف رود یا کوهی به صورت های: دریای کنگ، آب کنگ و کوه کنگ، آمده است. علاوه بر شاهنامه در منابع دیگر هم از "کنگ دریا = کنگ رود" که شعبه ای از "آمودریا" است و در بخش جنوب غربی خوارزم جاری است و به "ساری کمیش" مویزد و "نهر کنگ" در هرات و "قلعه کنگ" در قسمت شرقی بینالود و "میان کنگ" بین هیرمند و دریای هامون در نزدیکی قلعه ای در همان ناحیه که "قلعه کنگ" خوانده می شود، نام برده شده است. همچنین در نام "کنگا ور" که در نزدیکی کرمانشاه است (۲) نیز این واژه را می بینیم.

به معنی "کندن" مأخوذ با شد. همچنین ممکنست "kanha" اوستایی از اصل "kanga" یا "kanha" باشد. در صورتیکه آنرا مأخوذ از "kanha" بدانیم میتوان آنرا با واژه سنسکریت - kamsa به معنی فلز "روی" و "kāmsya" به معنی "از روی ساخته شده = رویین" مقایسه کرد. قس. واژه ختن - سکایی "kāhyana" یعنی "رویین" برای اطلاعات بیشتر درین مورد رک.

H.W. Baily, Iranian Studies, IV, BSOS, VII, 4, 1935, P. 768.

۲- برای اطلاعات بیشتر در مورد "کنگا ور" رک.

D. Monchi - zadeh, Topographisch - Historische Studien Zum Iranischen Nationalepos, Wiesbaden, 1975, pp. 185 F.

از نظر اتیمولوژی احتمال دارد واژه "کنج" در موارد یاد شده همچنانکه آیلرزیادآوری کرده است (۱) از هندواروپایی IE. \*Kenk به معنی احاطه کردن، محاصره کردن، گردگرفتن و کمربستن، مأخوذ باشد که در زبانهای ایرانی دردومعنی: "جزیره" و "قلعه و دژ" به کار رفته است. ولی در هیچیک از کتاهای مسالک و ممالک "کنج" به عنوان نام "سغد" نیامده است. فقط همچنانکه "مارکوارت" اشاره کرده است (۲)، در مدارک چینی مربوط به سده دوم پیش از میلاد نام "k'ang ku" به عنوان اسم رسمی امیرنشین "چاچ" ذکر شده است و بعداً نیز در منابع چینی سده اول میلادی صورت کوتاه شده اسم یاد شده به صورت "kang" در مورد سغد و مرکز آن یعنی سمرقند به کار رفته است.

بدین ترتیب مسلم است که فرودسی با نام "کنج" به عنوان اسم معرفه‌ای که بر ناحیه و محلی اطلاق می‌شده آشنا بوده است و تلفظ نام این محل در زمان سرودن شاهنامه "کنج" می‌بودند صورت معرب آن یعنی "کنج" به ویژه اینکه در بیتی از داستان سیاوش، فرودسی نام چندین شهر معروف در توران زمین را بر می‌شمارد که احتمال یکی بودن سغد و کنج را از نظر ناظم شاهنامه بر طرف می‌کند:

بخارا و سغد و سمرقند و چاچ سپیجا ب و آن کشور و تخت عجاج  
تهی کرد و شد با سپه سوی کنج بسپهان نه جست و فریب و درنگ

نکته شایان توجه دیگری که احتمال کاربرد واژه "کنج" را در مفهوم "کنج" (سغد = توران) منتفی می‌سازد اینست که فرودسی بلافاصله در ابیات بعدی ما را به قضاوت فرا می‌خواند تا این "تندباد" را که کنایه از "مرگ" است، ستمکاره بخوانیم یا دادگر

۱- رک . W. Eilers, Der Name Demawend, II, Archiv orientální, 24, 1956, p. 190.

۲- مارکوارت، کاتالوک، ص ۲۶.

و هنرمند بدانیمش یا بی‌هنر؟

بدین ترتیب چنانچه منظور و مقصود فردوسی از تند باد برآمده از کنج اشاره به آمدن سپاه افراسیاب باشد که از توران زمین به سوی ایران می‌تازد، ارتباط معنی بیت نخستین با بیت‌های پسین از بین می‌رود و دیگر مفاهیم و مضامین ابیات بعدی که حاکی از جهان بینی خاص فردوسی است موردی نخواهد داشت. زیرا استمکارگی تورانیان و بیدادگری و بی‌هنری افراسیاب همواره برای ایرانیان امری مسلم بوده است و هرگز نمی‌توانسته مورد سوءال و قضاوت قرار بگیرد.

از سوی دیگر، باید خاطر نشان ساخت که در هیچ یک از مآخذ جغرافیایی و کتب مسالک و ممالک دوره اسلامی "کنج" به تنهایی به عنوان نام ایالت سفد ذکر نشده است و این واژه همواره در ترکیب با کلمات دیگری نظیر: آباد، ده، رستاق، و نظایر آن به کار رفته است و بعید می‌نماید که فردوسی در بیتی بدین غرضی، بادی چنین زیانبار را بر خاسته از قصبه یا شهرک یاده کوره و یا "کنج آبادی" بدانند. بخصوص که نواحی شمال شرقی ایران به سردسیری معروف بودند و به تصریح منوچهری بادهای خنک خوارزم که از آن سوی ریگهای آمومی وزید، همواره برای ایرانیان پیامی آشنا و مشخص داشت و هشدار می‌داد که "خیزید و خز آرید که هنگام خزان است." بنا بر این، وزیدن بادهای خوارزمی و نواحی دیگر ما را اله‌النهری امری منتظر و مطابق قاعده و قانون طبیعت بود و مردم را به فراهم آوردن تمهیدات و کسب آمادگی لازم برای مقابله با امری معهود و طبیعی فرا می‌خواند. در حالیکه بیت مورد نظر از امری غیر منتظره و ناگهانی خبر می‌دهد و از اتفاقی نا بهنگام سخن می‌گوید که ما را بیچاره در برابر بربخت و قضا و قدر به تصویر می‌کشد و در ابیات بعدی مرد را به قضاوت می‌خواند که عامل این واقعه نا بهنگام را استمکاره بخوانیم یا دادگر، هنرمند یا بیدانیمش یا بی‌هنر؟ چون عملی بوده است غافلگیرکننده و ناپیوسیده و برخلاف روال معمول طبیعت.

همچنین اگر مطابق تعبیری که استاد نوایی کرده اند برآمدن تندباد از کنج = کنگ (سغد، توران) را اشاره‌ای از آمدن سپاه تورانی به سوی ایران بدانیم، چنین استنباط می‌شود که "سهراب بدست تورانیان کشته شده است" و استنباط چنین معنی و مفهومی با محتوایی که در داستان رستم و سهراب فردوسی آمده است کاملاً متناقض است. زیرا که در داستان مذکور سهراب خود به سرکردگی سپاه تورانی که از فراسیاب در اختیارش گذاشته بود به ایرانشهر می‌آید و سرانجام بدست پدر خویش که سپهسالار سپاه ایران است کشته می‌شود. ظاهراً "آنچه محققین معاصران در مورد معنی این واژه به تردید افکنده است و موجب اظهار نظرهای گوناگونی درین زمینه گردیده است که به زعم ایشان نامی معرفه بجای اسمی نکره آمده است. در حالیکه اگر واژه "کنج" به معنی "گوشه" بود می‌بایست بایای نکره می‌آمد. چنانکه امروزه می‌گوییم: "از کنج برآمد"، "به کنجی نشست". ولی نباید این نکته را از نظر دور داشت که "از کنج برآمدن" اصطلاحی بوده است معادل "از کمین جستن" و "ناگهان پیش‌تاختن" چنانکه مسعود سعد سلمان نیز این اصطلاح را در بیت زیرین به کار برده است.

شاخ خمیده چو کمان برکشید  
سرما از کنج کمین برگشاد  
همانطور که به "کنج ماندن" و به "کنج پناه بردن" کنایه از مخفی و ناپدید شدن و غایب از نظر بودن است و "تندبادی که در کنج است" گوشه گرفته است تا از نظرها پنهان باشد و از گوشه بیرون جستن این تندباد (حوادث و قضا و قدر) که منجر به زیان رساندن به میوه درخت (ترنج) می‌شود، ظاهراً "درزبان فارسی کنایه‌ای است از صورت گرفتن امری غیرمنتظره و نابهنگام و ناسگالیده. چنانکه عین همین مضمون را در بی‌تی دیگر از شاهنامه که کاربرد معنوی مشابهی دارد می‌بینیم:

تو گفستی که ابری برآمد ز کنج  
ز شگرف بیرنگ ز دهر ترنج



در استان رستم و سهراب نیز جریان واقعه از این قرا را است که علی‌رغم عادت و رسم معهود، تندبادی غیرمنتظره و بی‌موقع از "ترصد" و "کمینگاه" بدرجسته موجب مرگی نابهنگام و تأسف‌آور شده است.

از سوی دیگر آنچه می‌توانند موه‌پداین نظریا شد و تلفظ "کنج" به معنی "گوشه" را تأیید و تصدیق کند، ابیاتی چند از اشعار نظامی است. زیرا حکیم نظامی در ابیاتی از شرفنامه مضمونی را تکرار می‌کند که یادآور مضمون بیت آغازین رستم و سهراب است.

از جمله:

بوقتی چنین، "کنج" بهتر ز کاخ که دور آن کند دست یازی فراخ (۱)

\* \* \*

ز بی‌آلتی و انماندم به "کنج" جهان باد و از باد ترس درنج (۲)

\* \* \*

جالب توجه است که حکیم نظامی در بیتی دیگر همین مضمون را با بکار بردن واژه "گوشه" به جای "کنج" آورده است:

همان به که با این چنین باد سخت

برون نا ورم چون گل از گوشه رخت (۳)

چنان که ملاحظه می‌شود در ابیات فوق نظامی نیز "کنج" و "گوشه" را بدون پای وحدت یا نکره به کار برده است. لذا ایرادی برفردوسی نمی‌توان گرفت که "از کنج بر آمدن" را معادل "از کنجی بر آمدن" به کار برده است.

مهمترین نکته قابل ذکر در این زمینه آنستکه، برخلاف نظر استاد نوابی که معتقدند اسدی "گوشه" را برای "کنج" معنسی

۱- شرفنامه، چاپ وحید دستگردی، ص ۳۵.

۲- همان مأخذ، ص ۴۳.

۳- همان مأخذ، ص ۴۴.

مناسبی ندانسته و از این رو در واژه نامه خویش آنرا به عنوان واژه‌ای  
شاذ و نادر گرفته و "پیغوله" معنی کرده است، با پدخا طرنشان ساخت  
که در فرهنگهای معتبر فارسی واژه "پیغوله" (= بیغوله، بیغله و  
پیغله) گوشه، گنج و زاویه معنی شده است و ترکیباتی نظیر:

پیغوله، خانه، بیغوله، چشم، بیغوله، دهان و بیغوله، باغ  
به ترتیب در مفهوم: گوشه، خانه، گوشه، چشم، گوشه، دهان و گوشه  
باغ ذکر شده است و واژه مذکور بعداً "در زبان فارسی مفهوم ثانوی  
" گوشه‌ای دور از آبادی"، "ویرانه" و "نهان جای" را به خود گرفته  
است. موارد کاربرد واژه‌های: کنج، گوشه و بیغوله در ابیات  
و عبارت زیر هم معنایی آنها را آشکارا می‌کند:

دیده، بدبین، پیوشان ای کریم عیب‌پوش  
زین دل‌بریها که من در کنج خلوت می‌کنم (حافظ)

\* \* \*

کنج بهتر عاقلان را چون سفیهان سرشوند  
دا چون منبر شود دولت شود بی‌منبر

(سیف اسفرنگ)

گوشه‌ای از خلق و کنجی از جهان بر همه گنج روان خواهم گزید  
(خاقانی)

آدم از جهل تست در گوشه  
از چنین خرمن این چنین توشه  
(اوحدی)

زهر بیغوله، باغی نوای مطربی برشد

دگر با ید شدن ما را کنون کافاق دیگر شد

(فرخی)

کنم هر چه دارم بر ایشان یله  
گزینم ز گیتی یکی پیغله  
(فردوسی)

"... گفت [خواجها حمد حسن] ... دست از من نخواهد داشت تا به  
بیغوله‌ای بنشینم. (بیهقی، چاپ ادیب، ص ۱۴۶)

نکته، جالب توجه اینست که به احتمال زیاد در واژه، پیغوله (= بیغوله) و "گوشه" از نظرات تیمولوزی نیز با هم مربوط اند. توضیح اینکه جزو دوم واژه، نخست یعنی "غوله" گونه دیگری از واژه، "گوشه" میباشد و ظاهراً "پیغوله" از زمره کلماتی است که از یکی از گویشهای ایرانی شرقی وارد زبان فارسی شده است. زیرا در برخی از زبانهای ایرانی شرقی واج "ش" ایرانی باستان بدل به "ل" میشود. چنانکه در فرهنگهای فارسی واژه، "غول" به معنی "گوش" ضبط شده است. در گویش سنگلجی هم که یکی از زبانهای پامیری محسوب میشود واژه، "گوش" به صورت "gōš" به کار می‌رود.

در زبان پارسی نیز بن مضارع: (-czgwł-) = iz gōl-

و بن ماضی: (-czgwł'd-) = iz gōlād- در مفهوم شنیدن به کار رفته است (۱) که از ریشه،  $\sqrt{\text{gauš}}$  مأخوذ است. ظاهراً واژه پارسی "iz gōl" معادل ایرانی باستان "uz-gaoša" \* به معنی گوش دادن میباشد. (۲)

واژه، "غول" به معنی "گوش" را در ترکیبهای: "خرغول" (نام گیاهی است که آنرا "خرگوشک" نیز می‌نامند و صاحب برهان قاطع در توضیح معنی این لغت می‌نویسد: خرغول بسبب آن می‌گویند که شبیه است به "گوش خر"، چه غول در فارسی به معنی گوش است و اسپغول هم بهمین جهت گویند.) و "اسبغول" (این واژه نیز نام گیاهی است که در ترجمه، صیدنه، بیرونی چنین تعریف شده است: نباتی است که به عراق آنرا "بزرقطونا" گویند و آنچه متعارف است

1- Andreas - Henning, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch - Turkestan*, 111 ( SPAW 1934 ), pp. 863, 879.

2-A.Ghilain, *Essai Sur la Langue Parthe*, 1939, P.66.

در پارسی " اسپغول " است و معرب " اسفیوش " است و " غول " در بعضی مواضع به لغت پارسی " گوش " را گویند از اعضای حیوان. و چنان است گویی به سبب مشابهت نباتات و به گوش اسبها و را به گوش اسب مانند کرده اند. (۱)

واژه " اسپوش " نیز به عنوان گونه تلفظی دیگر " اسپغول " در فرهنگها آمده است. جزء دوم این کلمه یعنی " یوش " صورت دیگری است از " گوش " چنانکه در واژه‌هایی نظیر: نیوشیدن (= نغوشیدن) و نیوشاک (= نغوشاک) به کار رفته است. (۲)

با توجه به آنچه یاد شد، " بیغوله " می‌تواند صورت تحسول یافته " Patī - gaošaka \* " باستانی باشد و بدین ترتیب در می‌یابیم که واژه " پیغوله " که اسدی طوسی آنرا معنی واژه " کنج " در بیت مورد نظر ذکر کرده دقیقاً " به معنی " گوشه " است و دستکم با توجه به زمان اسدی طوسی می‌توان گمان برد که معنی این واژه در بیت مذکور برای متقدمین روشن و بدون تعقید بوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱- ابوریحان بیرونی، صیدنه، به کوشش منوچهر ستوده- ایـرج افشار، تهران، ۱۳۵۸، جلد اول، ص ۵۵۶.

1- George Morgenstierne, Irano - Dardica, Wiesbaden, 1973, P.165.